

## هنجارگریزی معنایی در کتاب اسرارالتوحید

مهديه پیری اردکانی (نویسنده مسوول)، کارشناس ارشد ادبیات فارسی، مدرس دانشگاه اردکان

*Mahdieh.piri69@yahoo.com*

مهدی ملک ثابت، استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه یزد

*Mmaleksabet@yazd.ac.ir*

### چکیده

هنجارگریزی که یکی از شاخه های برجسته سازی به شمار می رود، از شگردهایی است که شاعران و نویسندگان در آثار منظوم و مثنوی خود، از آن بهره می گیرند. محمد بن منور نیز در کتاب اسرارالتوحید، در پاره ای از موارد به هنجارگریزی معنایی دست زده و از این طریق به توسعه زبان خود پرداخته است. او در این کتاب، از نمونه های مختلف هنجارگریزی معنایی استفاده کرده اما بسامد این نمونه ها با یکدیگر متفاوت است. مهم ترین جلوه های هنجارگریزی معنایی در کتاب اسرارالتوحید، در حوزه بدیع معنوی و استفاده از آرایه هایی نظیر تضاد، مراعات نظیر، تلمیح، ارسال المثل و عکس است. البته در حوزه بیان نیز، محمد بن منور از آرایه های تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه بهره برده است اما در مقایسه با آرایه های بدیع معنوی، بسامد چندانی ندارند. در این جستار برآنیم تا به بررسی جلوه های مختلف هنجارگریزی معنایی در کتاب اسرارالتوحید بپردازیم.

کلیدواژه: اسرارالتوحید، ابوسعید ابوالخیر، محمد بن منور، هنجارگریزی، هنجارگریزی معنایی

### مقدمه

ابوسعید فضل الله بن احمد بن محمد بن ابراهیم، مشهور به شیخ ابوسعید ابوالخیر میهنی، یکی از رجال بزرگ تصوف و از عارفان نام آور خراسان در قرون چهارم و پنجم هجری بود که در سال ۳۷۵ ه.ق در میهنه به دنیا آمد و در سال ۴۴۰ ه.ق در همان میهنه در گذشت.

محمد بن منور، از نوادگان ابوسعید ابوالخیر در سال ۵۷۴ ه.ق کتاب اسرارالتوحید را -که زندگینامه معنوی شیخ ابوسعید است- به نگارش در آورده است. کتاب اسرارالتوحید از جنبه های مختلفی حائز اهمیت است، اما اهمیت اصلی کتاب در جنبه ادبی آن است که سبب شده در شمار کتب برجسته ادبیات فارسی قرار بگیرد. یکی از این جنبه های ادبی، بهره گیری محمد بن منور از هنجارگریزی معنایی در متن کتاب است.

هنجارگریزی معنایی، به گونه ای از هنجارگریزی اطلاق می شود که در آن، همشینی واژه ها بر طبق قواعد معنایی حاکم بر زبان هنجار اتفاق نمی افتد. صنایع مرتبط با علوم بیان و بدیع معنوی، در این هنجارگریزی نقش دارند. (صفوی، ۱۳۷۳) در کتاب اسرارالتوحید هم نمونه هایی از این هنجارگریزی به چشم می خورد که در برجسته کردن این کتاب به عنوان یک اثر ادبی، نقش دارند.

هرچند که محمد بن منور در پاره ای موارد به قصد از این هنجارگریزی استفاده نکرده، اما همین موارد نشان دهنده آگاهی او از فنون ادب است.

پژوهش‌های بسیاری درباره انواع هنجارگریزی‌ها در آثار مختلف صورت گرفته است اما بیشتر این پژوهش‌ها پیرامون شعر و آثار منظوم است. کتاب اسرارالتوحید نیز از جنبه‌های مختلفی مورد پژوهش قرار گرفته اما هیچکدام از این پژوهش‌ها، کتاب اسرارالتوحید را از جنبه هنجارگریزی معنایی مورد بررسی قرار نداده است. این پژوهش نخستین تحقیقی است که جلوه‌های مختلف هنجارگریزی معنایی را در این اثر عرفانی مورد بررسی قرار می‌دهد.

روش تحقیق

این مقاله به روش کتابخانه‌ای و به صورت توصیفی-تحلیلی و از راه یادداشت‌برداری، طبقه‌بندی و تحلیل اطلاعات انجام شده است.

برجسته‌سازی

عاملی که در شکل‌گیری زبان ادبی نقشی اساسی را ایفا می‌کند، برجسته‌سازی (*Foregrounding*) نام دارد. برجسته‌سازی «به کارگیری عناصر زبان است، به گونه‌ای که شیوه بیان جلب نظر کند، غیرمتمعارف باشد و در مقابل فرایند خودکاری زبان، غیر خودکاری باشد» (صفوی، ۱۳۷۳)

هنجارگریزی

هنجارگریزی-که یکی از شاخه‌های برجسته‌سازی به شمار می‌رود- به معنی کناره‌گیری و خروج از هنجارهای حاکم بر زبان معیار است. در واقع یکی از راه‌های برجسته‌سازی متون ادبی، هنجارگریزی است؛ اما هرگونه انحرافی را نمی‌توان از مقوله هنجارگریزی به حساب آورد. این انحرافات باید با خلاقیت هنری همراه باشد و به زیبایی کلام بیفزاید و مخاطب را به تأمل وادارد. (صفوی، ۱۳۷۳)

هنجارگریزی معنایی

این حوزه از هنجارگریزی که به اعتقاد زبانشناسان یکی از انعطاف‌پذیرترین حوزه‌هاست، در برجسته‌کردن یک اثر ادبی بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرد. اگر همنشینی واژه‌ها بر اساس قواعد معنایی حاکم بر زبان هنجار صورت نگیرد، هنجارگریزی معنایی رخ داده است. صنایع ادبی متنوعی که در حوزه بیان و بدیع معنوی مطرح می‌شوند، در قالب همین هنجارگریزی قابل بررسی‌اند. (صفوی، ۱۳۷۳)

کاربرد واژه به شکل معمول و در مفهوم قاموسی‌اش، هیچگونه احساسی را در مخاطب به وجود نمی‌آورد، اما هرگاه این واژه در مفهوم مجازی و به دور از معنای قاموسی خود به کار رود، هنجارگریزی معنایی اتفاق می‌افتد؛ بدین صورت که «شاعر یا نویسنده نظام معمولی ساخت واژه یا جمله را برهم نمی‌زند، بلکه با واژه‌های معمول و جمله‌های دستوری، مطلبی را بیان می‌کند که مفهوم آن خلاف رسم و عادت معمول است» (مدرسی و احمدوند، ۱۳۸۴)

در این قسمت، ابتدا به بررسی صنایع ادبی مرتبط با علم بیان و سپس به صنایع موجود در علم بدیع معنوی که در کتاب اسرارالتوحید نمایان است، پرداخته می‌شود.

۱- بیان

علم بیان علمی است که «از صور گوناگون ادای مطلب سخن می‌گوید بدانگونه که با شناخت آن، متکلم می‌تواند مقاصد خود را به گونه‌های مختلف بیان کند که هرکدام از نظر روشنی دلالت بر معنی، با دیگری تفاوت داشته باشد» (صادقیان، ۱۳۸۲) ابواب مهم علم بیان، شامل تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه است.

۱-۱- تشبیه

تشبیه در اصطلاح علم بیان، مانند کردن چیزی به چیز دیگر است، مشروط بر این که این مانندگی، کاذب و ادعایی باشد؛ اینکه گفته شد مانندگی باید مبتنی بر کذب باشد بدین معنی است که در تشبیه، دو چیز ظاهراً مانند هم هستند وگرنه بین آن‌ها مشابهتی نیست و این گوینده یا نویسنده است که با بیان جمله خود، رابطه تشبیهی را بین آن دو چیز برقرار می‌کند». (شمیسا، ۱۳۸۱)

#### ۱-۱-۱- انواع تشبیه

بلاغیون صنعت تشبیه را از نظرگاه‌های مختلفی، طبقه بندی کرده‌اند. تشبیه به اعتبار طرفین (مُشَبَّه و مُشَبَّه به)، ساختمان طرفین و... که برای آشنایی با آن‌ها باید به کتب مربوط به علم بیان اشاره کرد. در کتاب اسرارالتوحید، نمونه‌های فراوانی از این صنعت بیانی دیده می‌شود که تنها به بیان چند نمونه از آن پرداخته می‌شود.

#### ۱-۱-۱-۱- تشبیه بلیغ:

تشبیه بلیغ، تشبیهی است که در آن وجه شبه و ادات تشبیه ذکر نمی‌گردد و خود به دو نوع اضافی و اسنادی تقسیم می‌شود. در تشبیه بلیغ اضافی یا اضافه تشبیهی، مُشَبَّه و مُشَبَّه به، به هم اضافه می‌شوند اما در تشبیه بلیغ اسنادی یا غیر اضافی، مُشَبَّه و مُشَبَّه به در قالب یک جمله دارای رابطه اسنادی بیان می‌شوند. (صادقیان، ۱۳۸۲)

#### - تشبیه بلیغ اضافی

«اگرچه به ستر اولیائی تَحْتَ قِبَابِی لَا یَعْرِفُهُمْ غَیْرِی محتجب‌اند از ابصار عوام». (محمد بن منور، ۱۳۷۱)  
«همه عمر به ازار سخن، گرد معصیت از دیوار دل‌های بندگان حق سبحانه و تعالی پاک می‌کند». (همان)  
«[خواجه بوعلی] در بیان مراتب ایشان و کیفیت سلوک جاده طریقت و حقیقت تصانیفی مفرد ساخت». (همان)  
«هرکه در بحر توحید افتاد، هر روزی تشنه تر بود». (همان)

#### - تشبیه بلیغ اسنادی

«او سراج امت و مقتدا و پیشوای نبوت است». (محمد بن منور، ۱۳۷۱)  
«او [احمد دهستانی] سگی است، سگانش بدرند». (همان)  
«زندان مرد، بود مرد است». (همان)  
«آن معنی، آتشی است و نیاز، سوخته: پنبه یا پارچه کهنه] است». (همان)  
«ای شیخ! این سخن تو، زرشوشه: شوشه زر، شمش طلا] است». (همان)

#### ۱-۱-۲- تشبیه تمثیل

تشبیه تمثیل به تمثیلی گفته می‌شود که مُشَبَّه به آن، مَثَل یا حکایت باشد. در این نوع تشبیه، مُشَبَّه امری معقول است. (شمیسا، ۱۳۸۱) تنها دو نمونه تشبیه تمثیل در اسرارالتوحید دیده شد.

«شیخ ما گفت: خردمند مرد آن است که چون کارش پیش آید، همه رای‌ها جمع کند و به بصیرت دل در آن نگرد تا آنچه صواب است از او بیرون کند و دیگر را یله کند، همچنانکه کسی را که دیناری گم شود اندر میان خاک، اگر زیرک بود همه خاک را که بدان حوالی بود جمع کند و به غربالی تنگ فروگذارد تا دینار از میان پدید آید». (محمد بن منور، ۱۳۷۱)

«دوستی دنیا سر همه خطاهاست. لشکری در خانه نشسته، آنگه چیزی دیگر را راه دهد تا به خانه درآید؟». (همان)

۱-۲- استعاره

استعاره در اصطلاح علم بیان به تشبیهی گفته می‌شود که از چهار رُکن آن، تنها مُشَبَّه یا مُشَبَّه به باقی بماند. اگر مُشَبَّه به باقی بماند، بدان استعاره مصرّحه و اگر مُشَبَّه باقی بماند، بدان استعاره مکنیه گفته می‌شود. (صادقیان، ۱۳۸۲)

در کتاب اسرارالتوحید، هر دو نوع استعاره وجود دارد، اما تعداد استعاره‌های مصرّحه بیش از تعداد استعاره-های مکنیه است.

۱-۲-۱ - استعاره مصرّحه

در سطور قبل بیان شد که استعاره مصرّحه، تشبیهی است که فقط مُشَبَّه به آن باقی مانده باشد. در کتاب اسرارالتوحید نمونه‌های زیادی از این نوع استعاره وجود دارد.

- ماه نیشابور: استعاره از قاضی صاعد

«قاضی صاعد را از نیکورویی که بود، ماه نیشابور گفتندی. شیخ این بیت بگفت:

گفتی که منم ماه نیشابور و سرا  
ای ماه نیشابور، نیشابور تو را (محمد بن منور، ۱۳۷۱)

- یوسف: استعاره از بلقسم، فرزند بلحسن خرقانی

«بلقسم بلحسن را بر جمال خود قربان دیدی و بر یوسف وی نماز عید کردی». (همان)

- مرغ: استعاره از ابوسعید

«چون خبر آمدن شیخ بشنودند، پیر بوعلی به خواجه علی خبّاز گفت: آن مرغ می‌رسد». (همان)

- صنم: استعاره از معشوق

کوشم که پیوشم صنما نام تو از خلق  
تا نام تو کم در دهن انجمن آید (همان)

- شمع طراز: استعاره از معشوق

تا روی تو را بدیدم ای شمع طراز  
نه کار کنم، نه روزه دارم، نه نماز (همان)

۱-۲-۲ - استعاره مکنیه

این استعاره، تشبیهی است که تنها رُکن مُشَبَّه آن باقی مانده است. استعاره مکنیه، زیرمجموعه دیگری به نام «تشخیص» دارد. هرگاه مُشَبَّه به تشبیهی، انسان یا لوازم انسانی باشد، به این استعاره، تشخیص گفته می‌شود.

«دیگر هیچ کس نیابد که او را یک درم سیم حلال باشد و یا از وی بوی صلاحی آید». (محمد بن منور، ۱۳۷۱)

«سید این طایفه جنید گوید که بوی توحید نشنوی و او را سوی تو حقی بود...». (همان)

«نخست وایست این حدیث در وی پدید آرد، آنکه در توبه بر وی بگشاید». (همان)

«شیخ ما گفت: اهل دنیا صیدشدگان ابلیس‌اند». (همان)

«شیخ گفت: اگر در ظلّ اخلاص خفته است، عین خوابش صدر منزل بود». (همان)

۱-۲-۲-۱ - تشخیص

«دنيا دست در دامن ما زده بود و می گفت که همه چیزها از تو نصیبی یافتند، ما را از تو نصیبی باید.» (محمّد بن منور، ۱۳۷۱)

«گفت: زمین‌ها باشد که به حق تعالی بنالد که بارخدا یا ولی‌ای از اولیای خود به من نمای.» (همان)  
«دریا گفت: تو که ای؟ گفت: خشک نانه. گفت: اگر سر و کارت با ما خواهد بود، ترانه ای کردی.» (همان)  
«گفت: می‌دانید آسیا چه می‌گوید؟ گوید: تصوّف این است که من در آنم.» (همان)  
«زبور آن مور را گفت: این چه سختی... است که تو برای دانه‌ای بر خویشتن نهاده‌ای.» (همان)  
«این جامه‌های شیخ با من سخنی می‌گوید... می‌گوید: من با هیچ چیز قرار نگیرم.» (همان)

#### ۱-۱-۳- مجاز

مجاز که جزء علم بیان است، به صنعتی گفته می‌شود که: لفظی در معنای حقیقی خود به کار نرود و از معنای قراردادی خود عدول کند. بدین ترتیب آن لفظ را مجاز و معنای آن را، معنای مجازی می‌گویند. (صادقیان، ۱۳۸۲)

تعداد مجازها در کتاب اسرارالتوحید انگشت شمار است و بسامد چندانی ندارد.

- آسماع: جمع سَمْع، مجاز از گوش‌ها  
«به سخن آن بزرگ دین و یگانه عهد، آسماع معتقدان خوش گردد.» (محمّد بن منور، ۱۳۷۱)
- صفرا: مایعی زرد که از کبد می‌تراود، مجاز از خشم  
فاساختن و خوی خوش و صفرا هیچ تا عشق میان ما بماند بی پیچ (همان)
- چشم: مجاز از نگاه  
«هیچ کس از ایشان در چشم ما خُرد نیست.» (همان)
- زهره: مجاز از جرأت  
«کس را زهره آن نیست که درو تصرف کند.» (همان)
- سر: مجاز از اندیشه  
«شیخ ما را پرسیدند که صوفی چیست؟ گفت: آنچه در سر داری بنهی.» (همان)
- آلت: مجاز از امکان و توانایی، قدرت، مایه  
«اگر می‌خواهی که خانقاهی سازی، برین سوی آب تو را میسر نگرود که اینجا مردمانی منکر باشند و تو سیمی و آلتی نداری.» (محمّد بن منور، ۱۳۷۱)
- گوشمال: مجاز از تادیب  
«چون از یکی از جمع، بی خُردگی [بی ادبی] در وجود آمد، گوشمال آن به چه وجه بداد.» (همان)

#### ۱-۱-۴- کنایه

کنایه یکی دیگر از ابواب علم بیان به شمار می‌آید و به عبارت یا جمله‌ای اطلاق می‌شود که مقصود گوینده معنای ظاهری آن نیست بلکه با توجه به قرینه‌ای که در کلام ذکر می‌کند، خواننده یا شنونده را از معنای ظاهری به معنای اصلی و باطنی متمایل می‌کند. (شمیسا، ۱۳۸۱) در کتاب اسرارالتوحید و در خلال سخنان ابوسعید، کنایات بسیاری به کار رفته است که برای پرهیز از اطّاب، تنها به چند مورد از آن اشاره می‌شود.

- گوش داشتن: مراقب بودن

«گوش می‌داشتم به وقت بانگ نماز، او از در سرای درآمد آهسته و در سرای زنجیر کرد». (محمد بن منور، ۱۳۷۱)

- با سر جزو فرستادن: بازگشتن به آغاز کار و بی‌نتیجه ماندن کوشش‌ها  
«روزی به جزوی از آن خواجه امام مظفر حمدان فرومی‌نگریستیم. ما را گفتند: با سر جزو می‌شوی؟ خواهی که با سر جزوت فرستیم؟». (همان)

- نوبت زدن: حرمت و بزرگی یافتن  
«او شیخ ما استقبال کرد و در برگرفت و گفت: فارغ باش که این نوبت که اینجا می‌زنند و جایهای دیگر... با درگاه تو خواهند آورد». (همان)

- پرده دریدن: رسواشدن  
«درد خود نمودیم که طیب شما را دانستیم. ما را بازین درد بگذاشتی و پرده ما دریده شد». (همان)

- اهل زندگانی: صوفیه، اهل عرفان  
«هر که از متصوفه و اهل زندگانی آنجا رسیدندی، او را بدان موضع فروآوردندی». (همان)  
- هفت اندام: سر و سینه و شکم و دو دست و دو پای، تمامی وجود شخص  
«خدای عزو جل می‌گوید: هر چه بیرون شرک بود آن را که خواهم بیامرزم و تو را هفت اندام به شرک و شک آکنده است». (همان)

- گردن دادن: تسلیم شدن  
«شیخ ما گفت: مسلمانی، گردن دادن بُود حکم‌های ازلی را». (محمد بن منور، ۱۳۷۱)  
- کلاه گوشه راست کردن: قدرت مقابله داشتن

«شیخ ما گفت: هر چند ما می‌کنیم ما بازین خدای کلاه گوشه خود می‌راست نتوانیم کرد». (همان)  
- کوه را به موی کشیدن: کار دشوار و محال انجام دادن  
«شیخ ما گفت: کوه را به موی کشیدن آسان‌تر از آنکه از خود به خود بیرون آمدن». (همان)

- سپر بر سر آب افکندن: آشکار کردن  
پنهان نکنم عشق تو ای نوش جواب / عشق تو شکارا و سپر بر سر آب (همان)

#### ۱-۱-۵- فابل

تمثیل که جزء علم بیان به شمار می‌آید «بیان حکایت یا روایتی است که هر چند معنای ظاهری دارد اما مراد گوینده معنی کلی‌تری است... قهرمانان حکایات تمثیلی ممکن است افراد انسانی یا جانوران باشند». (شمیسا، ۱۳۸۱) معمولاً اثری که به شیوه تمثیلی نوشته یا سروده شده باشد، یک نوع ادبی به حساب می‌آید و به آن ادب تمثیلی اطلاق می‌شود. معروف‌ترین قسم تمثیل، تمثیل حیوانی است که به آن فابل گفته می‌شود.

«فابل *Fable* در واقع داستان کوتاهی است که به شیوه تمثیلی نوشته شده است... معمول‌ترین نوع فابل، فابل حیوانات *Beast Fable* است. در این نوع حکایات، جانوران نماینده و ممثل آدمیانند، مانند آدمیان عمل می‌کنند و سخن می‌گویند» (شمیسا، ۱۳۷۸)

بزرگان برای فهماندن مطالب غیرحسی به افراد عادی، از تمثیلات محسوس استفاده می‌کردند و آن حقیقت‌های وسیع را به صورت مادی تنزل می‌دادند تا بدین وسیله، آن مفاهیم والا در ذهن انسان‌های عادی بگنجد. نقل امثال حیوانات نزد خطبا و متکلمان از آن جهت اهمیت دارد که در لباس تمثیل و داستان، بهتر می‌توانند مفاهیم

ذهنی خود را بیان کنند و در بین مردم رواج دهند. از فواید تمثیل عبارت است از: ۱- اقناع عامه ۲- تفهیم آسانتر مدعا به مخاطب ۳- بی نیازی از یادآوری واقیعت های تجربی ۴- آسانتر بودن ابداع تمثیل نسبت به یادآوری حوادث و تجارب مسبوق. (زرین کوب، ۱۳۶۸)

ابوسعید ابوالخیر در اثنای سخن خود، برای القای مفهوم موردنظرش به مخاطب، روش های متعددی را به کار می گیرد تا بدین وسیله بر قدرت تأثیر کلام خود بیفزاید. او برای برجسته سازی سخن خود و برای نیل به مقصود می کوشد تا کلامش در عین ایجاز و سادگی، از ابزارهای بلاغی متعدد از جمله تمثیل برخوردار باشد. گاهی ابوسعید برای تفهیم مقصود به مستمع، حکایتی را بر وجه تمثیل می آورد تا با استفاده از ظرفیت زبان تمثیلی، توجه مخاطب را به موضوع جلب کند و نگرشی عمیق را در او به وجود آورد. این ویژگی ها کلام او را از فرسودگی برکنار می دارد و ذهن مخاطب را به شنیدن آن، راغب می سازد. (حاتمی و همکاران، ۱۳۹۲)

در واقع می توان شیخ را پیشاهنگ سنایی و عطار و مولوی دانست که کوشیده است در قالب تمثیل حقایق زندگی و معانی دقیق عرفانی را در بین مردم بیان کند. در واقع بیان تمثیلی یکی از روش های تربیتی ابوسعید بوده است. (محمد بن منور، ۱۳۷۷)

او برای تعلیم آموزه پرهیز از زیاده خواهی و طمع ورزی به شگرد تازه ای در به کار بردن تمثیل که همان بهره گیری از زبان حیوانات است متوسل می شود. البته باید گفت که تنها یک نمونه فابل حیوانی در سخنان او دیده می شود.

محمد بن منور در فصل دوم از باب دوم کتاب اسرارالتوحید با عنوان «حکایاتی که از آن فایده حاصل آید و بعضی از حکایات مشایخ که از جهت فایده بر لفظ مبارک او رفته است» این حکایت را آورده است:

«شیخ ما گفت، قدس الله روحه العزیز، که وقتی زنبوری به موری رسید. او را دید دانه ای گندم می برد به خانه. و بازان زیر و زبر می آمد. و به بسیار جهد و حیل آن را می کشید. و مردمان پای بر وی می نهادند. و او را خسته و افکار می کردند. آن زنبور آن مور را گفت: «این چه سختی و مشقت است که تو برای دانه ای بر خویشتن نهاده ای و برای یک دانه محقر، چندین مدلت می کشی؟ بیا تا ببینی که من چگونه آسان می خورم و از چه نعمت های بالذت، بی این همه مشقت، نصیب می گیرم، و از آنچه نیکوتر است و بهتر به مراد خویش به کار می برم.» مور را با خویشتن به دوکانی قصابی برد، جایی که گوشت فربه و نیکو آویخته بود. آن زنبور درآمد از هوا و بر پاره ای گوشت نشست و از جایی که نازکتر بود سیر بخورد و پاره ای فراهم آورد تا ببرد. قصاب فراز آمد و کاردی بر وی زد و آن زنبور را به دو نیمه کرد و بینداخت. آن زنبور بر زمین افتاد. آن مور فراز آمد و پایش بگرفت و می کشید و می گفت: «هر که آنجا نشیند که خواهد و مرادش بود، چنانش کشند که نخواهد و مرادش نبود.» (محمد بن منور، ۱۳۷۱)

## ۲- بدیع معنوی

یکی دیگر از علومی که در هنجارگریزی معنایی نقش دارد، علم بدیع است. «بدیع مجموعه شگردهایی (یا بحث از فنونی) است که کلام عادی را کم و بیش تبدیل به کلام ادبی می کند و یا کلام ادبی را به سطح والاتری (از ادبی بودن یا سبک ادبی داشتن تعالی می بخشد)». (شمیسا، ۱۳۸۶) علم بدیع به دو دسته بدیع لفظی و معنوی تقسیم می شود. از آنجا که بدیع معنوی در هنجارگریزی معنایی نقش دارد، ابتدا به بیان تعریفی از آن می پردازیم.

بدیع معنوی درباره روش‌هایی است که باعث افزایش موسیقی معنوی در متن می‌شود و این افزونی، بر اثر ایجادکردن روابطی در بین کلمات اتفاق می‌افتد؛ روابطی که رشته‌ای از کلمات را به روشی هنری به هم پیوند می‌دهد و باعث فاصله گرفتن کلام از زبان عادی می‌شود. (همان)

بدیع معنوی به بررسی مباحثی چون: مراعات نظیر، تضاد، پارادوکس، تلمیح، ایهام و... می‌پردازد که در ادامه به تعریف هر یک از آن‌ها و بیان نمونه‌هایی از آن در متن اسرارالتوحید می‌پردازیم.

## ۱-۲- مراعات نظیر یا تناسب

مراعات نظیر که نام دیگر آن «تناسب، مؤاخات، توفیق، تلیق و ائتلاف» (همان) است، بدین شیوه است که در شعر یا نثر، واژه‌هایی به کاربرده شود که با یکدیگر تناسب دارند و جزء یک مجموعه هستند. (صادقیان، ۱۳۸۸)

در متن اسرارالتوحید لغاتی که باهم تناسب داشته باشند زیاد است، اما هر تناسبی، جنبه ادبی ندارد. در آوردن مثال‌هایی از این کتاب، سعی شده است مراعات‌هایی آورده شود که متن را برجسته و توجه خواننده را به خود جلب می‌کند.

تا شیر بُدم شکارمن بود پلنگ / پیروز بُدم به هرچه کردم آهنگ  
تا عشق تو را به بر در آوردم تنگ / از بیشه بُرون کرد مرا رَوَبَه لنگ (محمد بن منور، ۱۳۷۱)

اندر میدان با سپر و ترکش باش / سر هیچ به خود مکش به ما سرکش باش (همان)

جسم همه اشک گشت و چشمم بگریست / در عشق تو بی جسم همی باید زیست

از من اثری نماند این عشق از چیست / چون من همه معشوقه شدم عاشق کیست؟ (همان)

«شیخ بلحسن گفت: «یا شیخ! ما می‌بینیم که هر شب کعبه گرد تو طواف می‌کند، تو را به کعبه چه کار؟ بازگرد که تو را برای این می‌آوردند. حج کردی. باده اندوه بلحسن گذاشتی. لَبِیک نیاز وی شنیدی. در صومعه عرفات وی شدی. رمی جمار نفس‌های وی بدیدی. بلقسم بلحسن را بر جمال خود قربان دیدی و بر یوسف وی نماز عید کردی.» (همان)

## ۲-۲- متناقض نما (پارادوکس)

تناقض یا پارادوکس، یکی از آرایه‌های بدیع معنوی است که در آن، شاعر یا نویسنده دو مطلبی را که ظاهراً باهم متضاد هستند، به گونه‌ای هنرمندانه درهم می‌آمیزد که برای مخاطب یا خواننده نیز قابل قبول است. (صادقیان، ۱۳۸۸)

در سخنان ابوسعید ابوالخیر نیز چند نمونه بیان پارادوکسی وجود دارد که در آن‌ها، مفاهیم متضاد پیوند خورده و به سخن او رنگ ادبی بخشیده‌اند.

«در بینایی کور بودیم، در شنوایی کر بودیم، در گویایی گنگ بودیم.» (محمد بن منور، ۱۳۷۱)

«آن پیر قصاب گفت: تا آزاد نباشی، بنده نگردی.» (همان)

«شیخ ما گفت روزی در میان سخن که این تصوّف عزّتی است در ذلّ، توانگری است در درویشی، خداوندی است در بندگی، سیری است در گرسنگی، پوشیدگی است در برهنگی، زندگانی است در مرگ، شیرینی است در تلخی.» (همان)

«پس [شیخ] ما گفت: هر که را وایستی و وایست ما آن بود که ما را وایی نبود.» (همان)



«شیخ ما گفت: أَهْلُ الرَّسُومِ فِي حَيَاتِهِمْ أَمْوَاتٌ وَ أَهْلُ الْحَقَائِقِ فِي مَمَاتِهِمْ أَحْيَاءٌ». (همان)  
«شیخ ما گفت: مرد را همه چیزی بیاید تا همه چیزش نباید». (همان)  
«شیخ ما گفت: ندانی تا از هر دو کون آزاد نگردی، بنده نشوی». (همان)  
در خیال من نیامد، در یقینم هم نبود بی نشانی که صواب آمد از و دادن نشان (همان)

### ۲-۳- تضاد

تضاد که نام دیگر آن «مطابقه، طباق، تطبیق و تکافو» است، آرایه‌ای است که در آن، کلمات موجود در متن از نظر معنا، ضد یکدیگر هستند. (شمیسا، ۱۳۸۶) در کتاب اسرارالتوحید واژه‌هایی که از نظر معنایی باهم متضاد باشند، فراوان است اما هر تضاد معنایی را نمی‌توان جزء هنجارگریزی معنایی به حساب آورد. تضادی جزء هنجارگریزی قرار می‌گیرد که برجسته باشد و به متن، زیبایی ادبی ببخشد.

«تا آزاد نباشی، بنده نگردی». (محمد بن منور، ۱۳۷۱)

نشودستی هر آنچه در ویرانی / بینند، نگویند در آبادانی (همان)  
گوخواه زمانه آب و خواه آتش باش / توشاد بزوی و درمیان خوش باش (همان)  
گر خوار کند مهتر خواری نکند عیب / گر بازنوازد شود آن داغ جفا سرد (همان)  
زشت باید دید و انگارید خوب / زهر باید خورد و انگارید قند (همان)  
«آنجا که تویی همه دوزخ است و آنجا که تو نیستی همه بهشت است». (همان)  
«هزار دوست اندکی باشد و یک دشمن بسیار بود». (همان)

گفتار دراز مختصر باید کرد / وز یار بدآموز حذر باید کرد (همان)  
چون نیست شدی، هست بیودی صنما / گر خاک شدی پاک شدی لاجرما (همان)  
«شیخ ما گفت: ندانی تا از هر دو کون آزاد نگردی، بنده نشوی». (همان)  
ای جان و جهان تو راه اسلام گزین با مار سیه نشین و با خود منشین (همان)

### ۲-۴- تلمیح

تلمیح در اصطلاح بدیع به آرایه‌ای گفته می‌شود که «گوینده در ضمن بیان، به داستان یا رویداد یا آیه‌ای از قرآن کریم یا حدیثی اشاره کند». (صادقیان، ۱۳۸۸)

«فراوان صلوات و تحیات... به روان مقدس... محمد مصطفی، صلوات الله و سلامه علیه، متصل باد، اتصالی که انقطاع آن بی سکون اجرام سماوی و حرکت اوتاد زمین صورت نیندد». (محمد بن منور، ۱۳۷۱)  
اوتاد زمین: اشاره به آیه (وَالْجِبَالُ أَوْتَادًا) است. (قرآن کریم، سوره نبا (۷۸)، آیه ۷)  
«و شیخ بلحسن را پسری بود بلقسم نام و پدر را به وی نظری بود هرچه تمام‌تر، و یوسف پدر بود». (محمد بن منور، ۱۳۷۱)

یوسف پدر: اشاره به داستان حضرت یعقوب (ع) و علاقه شدید او به حضرت یوسف (ع) است که بعد از افکنده شدن حضرت یوسف (ع) در چاه و دور شدن از پدرش، حضرت یعقوب (ع) در فراق ایشان بسیار اشک ریخت و چشمانش نابینا شد. (عمادزاده، ۱۳۷۵)

آتش نمرود هرگز پور آذر را نسوخت پور آذر پیش او، آتش چو خاکستر شده ست». (محمد بن منور، ۱۳۷۱)

آتش نمرود و پور آذر: اشاره به واقعه در انداختن حضرت ابراهیم (ع) در آتش است که به دستور نمرود انجام شد و داستان آن در قرآن کریم ذکر شده است. «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ». (قرآن کریم، سوره الانبیاء (۲۱)، آیه ۶۹)

«شیخ ما گفت: عزیزتر از سلیمان نباید و ملک از وی عظیم‌تر نیاید. بازمین همه به دست وی جز بادی نبود» (ولسلیمان الریح) (قرآن کریم، سوره الانبیاء (۲۱)، آیه ۸۱) آنکه قدر ملکش به وی نمودند که او را از تخت فرو آوردند و صخر جنی را - که شیطانی بود - به جای او بنشانند تا همان ملک که وی راند، وی نیز براند. (محمد بن منور، ۱۳۷۱)

سلیمان، باد در دست بودن و صخر جنی: اشاره به داستان فرمانروایی حضرت سلیمان (ع) است که خداوند باد را مسخر او گردانید و بعد از مدتی صخر جنی، انگشتری حضرت سلیمان (ع) را دزدید و مدتی به جای ایشان فرمانروایی کرد. (عمادزاده، ۱۳۷۵)

«اثبات، صفت خداوند است و نفی، صفت بنده. موسی گفت: «أَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ» (قرآن کریم، سوره الشعراء (۲۶)، آیه ۱۳) نه از نبوت می‌گریخت و لکن ذوق نفی یافته بود. (محمد بن منور، ۱۳۷۱)

موسی و هارون: اشاره به داستان تقاضای حضرت موسی (ع) از خداوند است که از خدا طلب کرد که برادرش هارون را به همراه او بفرستد تا به نزد فرعون بروند و او را هدایت کنند. (موسوی گرمارودی، ۱۳۷۸)

«قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ، وَيَضِيقُ صَدْرِي، وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ». (قرآن کریم، سوره الشعراء (۲۶)، آیات ۱۳-۱۲)

«رسول صلعم همین گفت در غار حرا که یا جبرئیل ما را همین بی سر و بی پای بگذار و می‌گفت: «إِقْرَأْ» (قرآن کریم، سوره علق (۹۶)، آیه ۱) و محمد علیه السلام می‌گفت: «أَنَا لَسْتُ بِقَارِيءٍ». (محمد بن منور، ۱۳۷۱)

رسول، غار حراء و جبرئیل: اشاره به ماجرای نزول فرشته وحی بر حضرت محمد (ص) در غار حرا دارد که به ایشان که امی بودند، دستور خواندن داد. (عمادزاده، ۱۳۷۵)

«یکی گفت: یا شیخ! بنده به گناه از بندگی بیوفتد؟ شیخ ما گفت: چون بنده بود نه. پدر ما آدم علیه السلام چون بنده بود به گناه از بندگی خداوند بنه افتاد. (محمد بن منور، ۱۳۷۱)

آدم: اشاره به داستان حضرت آدم (ع) دارد که با همسرش حوا، فریب شیطان را خوردند و از میوه درختی که خدا آن‌ها را از نزدیک شدن به آن نهی کرده بود، خوردند و بدین سبب از بهشت رانده شدند. (عمادزاده، ۱۳۷۵)

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ، فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ...». (قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیات ۳۶-۳۵)

## ۲-۵- ایهام

ایهام در اصطلاح علم بدیع به آرایه‌ای گفته می‌شود که آن شاعر یا نویسنده در اثر خود، مطلبی را بیان می‌کند که دو معنی دارد: یکی معنای نزدیک به ذهن و دیگری دور از ذهن که شنونده یا خواننده، ابتدا معنی نزدیک را درک می‌کند و بعد از آن به معنای دور پی می‌برد. (صادقیان، ۱۳۸۸)

در کتاب اسرار التوحید تنها دو نمونه ایهام وجود دارد که در ادامه به بیان آن‌ها و توضیح درباره معانی آن پرداخته می‌شود.

«[خادم] گوسفندان بکشت و گفت: تا چیزی سازند دیر باشد. بگفت تا حالی جگربندها قلیه کردند و پیش شیخ آورد. شیخ گفت: اول قدم جگر باید خورد. خادم گفت: بقا باد شیخ را! که پارگی دل در کرده‌ام. شیخ را خوش آمد و گفت: چون دل در باشد، خوش باشد. بوسعید خود دلی می‌جوید». (محمد بن منور، ۱۳۷۱)

«جگر خوردن» دارای دو معنی است: معنی اول آن که روشن است (خوردن جگر). معنی دوم آن کنایه از تحمل رنج و سختی است. ابوسعید با بیان این ایهام، این نکته را متذکر می‌شود که در راه تصوف، باید شکیبایی ورزید و رنج‌ها را بر خود هموار کرد.

«شیخ بوسعید می‌گوید که صاحب کرامات را درین درگاه بس منزلتی نیست زیرا که او به منزلت جاسوسی است و پدید بود که جاسوس را بر درگاه پادشاه چه منزلت تواند بود و صاحب اشراف را در ولایت بس حظّ و نصیبی نیست مگر به مثل از هر ده دیناری دانگی». (همان)

صاحب اشراف ایهام دارد: «از یکسوی کسانی را که اشراف بر ضمایر دارند و صاحب کرامت‌اند در نظر دارد و از یکسوی مشرفان را که مأموران دولتی بوده‌اند برای وصول مالیات‌ها و یا نظارت بر بعضی کارها (دیوان اشراف) مشرفان را از حاصل کارشان جز بهره‌ای ناچیز دستگیر نمی‌شود». (همان)

۲-۶- لفّ و نشر

لفّ و نشر به یکی از صنایع بدیع معنوی گفته می‌شود که در آن «نخست چند واژه یا مطلب را در یک پاره از کلام باهم بیاورند (لفّ) و سپس در پاره یا پاره‌های دیگر کلام توضیح دهند (نشر). اگر توضیحات به ترتیب باشد، لفّ و نشر مرتّب و اگر به ترتیب نباشد لفّ و نشر مشوّش است». (شمیسا، ۱۳۸۶)

در متن کتاب اسرارالتوحید تنها یک نمونه آرایه لفّ و نشر دیده شد که ابوسعید در قالب دو بیت شعر آن را بیان کرده است.

به فلک بر دو مرد پیشه‌ورند

زان یکی درزی و دگر جولاه

پس اشارت به درزی کرد و گفت:

این ندوزد مگر قبای ملوک

آنکه اشارت به جولاهه کرد و گفت:

وان نبافد مگر گلیم سیاه (محمد بن منور، ۱۳۷۱)

۲-۷- عکس

عکس که نام دیگر آن «قلب مطلب» است، در کتب مربوط به علم بدیع، گاهی زیرمجموعه بدیع لفظی به حساب آورده می‌شود و گاهی زیرمجموعه بدیع معنوی. قلب مطلب بدین معناست که عبارت یا قسمتی از آن را، بدون تغییر یا مختصر تغییری تکرار می‌کنند. (شمیسا، ۱۳۸۶) در کتاب اسرارالتوحید نمونه‌هایی از این صنعت دیده می‌شود.

«و در میان مشایخ این طایفه، اصلی بزرگ است که این طایفه همه یکی باشند و یکی همه». (محمد بن منور،

۱۳۷۱)

«پس سخن مشایخ به برهان درست گشت که آنچه ایشان گفته‌اند که همه یکی و همه یکی، از وصول به مقصد خبر داده‌اند و درین هیچ شبهت نماند». (همان)

«شیخ بلحسن گفت: در آوام ما صرف کنید که وام ما، وام او بُود و آوام او، وام ما بود». (همان)

چون مرا دیدی تو او را دیده‌ای / چون ورا دیدی تو دیدی مَر مرا (همان)  
 الْيَوْمَ لَا يَرْفَعُ غَيْرِي ذَيْلِي / لَيْلِي نَهَارِي وَ نَهَارِي لَيْلِي (همان)  
 بس که جستم تا بیابم من از آن دلبر نشان / تا گمان اندر یقین گم شد، یقین اندر گمان (همان)  
 تا روی تو را بدیدم ای شمع طراز / نه کار کنم، نه روزه دارم، نه نماز  
 چون باتو بوم، مجازمن جمله نماز / چون بی تو بوم، نمازمن جمله نماز (همان)

## ۲-۸- ارسال المثل

یکی از صنایعی که در زیرمجموعه بدیع معنوی قرار می‌گیرد، ارسال المثل است. ارسال المثل به صنعتی اطلاق می‌شود که «در سخن مثلی رایج با عبارتی حکمت‌آمیز که بتوان مثل زد، بیاورند یا سخن به سبب لطف خاصی که دارد، خوش و زیبا جلوه کند و به عنوان مثل از آن استفاده شود». (صادقیان، ۱۳۸۸) در کتاب اسرارالتوحید نمونه‌هایی از این صنعت دیده می‌شود که در زمره هنجارگریزی معنایی قرار می‌گیرد.

«آب گرمابه پارگین را شاید». (محمد بن منور، ۱۳۷۱)

پارگین جایی است که فاضلاب حمام بدانجا می‌ریزد. معنی این عبارت این است که: «چیزهای بد، درخور مصارف بد است». (همان)

«آتش چنان نسوزد فتیله را که عداوت بسوزد قبیله را». (همان)

«این نه آن دیو است که به لاحول بشود». (همان)

در گذشته عقیده داشته‌اند که با گفتن عبارت «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» دیوان می‌گریزند و به هنگامی که

اضراب داشته‌اند، لاحول می‌گفته‌اند. (همان)

«بر رسته دگر باشد و بر بسته دگر». (همان)

این عبارت بدین معنی است که: آنچه طبیعی است با آنچه مصنوعی است، برابر نیست. (محمد بن منور، ۱۳۷۱)

«پس باد که در دزباد است». (همان)

به اعتقاد شفیع کدکنی این عبارت ضرب المثلی محلی بوده است و وقتی کسی از خود تکبر نشان می‌داده، آن را برای تمسخر وی به کار می‌برده‌اند. دزباد دهی در نیشابور است. (همان)

«حَنْظَلُ هِرْچَنْد آبِ بِيْش خورْد، طَلْخِ تَرِ گَرْدَد». (همان)

مرغی به سر کوه نشست و برخاست

ببینند، نگویند در آبادانی (همان)

«هرچه به دم آید، به دود و باد بشود». (همان)

این عبارت، نظیر این ضرب المثل است که: باد آورده را باد می‌برد. (دهخدا، ۱۳۳۹-۱۳۳۸)

## ۲-۸-۱- مَثَلْوَاړه (ضرب المثل گونه)

در کتاب اسرارالتوحید عباراتی وجود دارد که به اعتقاد شفیع کدکنی باید آن را «ضرب المثل گونه یا مَثَلْوَاړه» (محمد بن منور، ۱۳۷۱) نامید.

«اشتریان را سرد نباید گفتن». (همان)

«اگر سر و کارت با ما خواهد بود، ترانه‌ای گردی». (همان)

حاصل داستانی که ابوسعید نقل می‌کند و در پایان آن، این عبارت ضرب المثل گونه را میگوید، گویا از پیش بوده است؛ چنانکه عطار در یکی از غزل‌های خود به همین مضمون اشاره می‌کند:

چو در دریا فتاد آن خشک نانه / مکن تعجیل تا ترنانه گردد (عطار، ۱۳۸۰)

«بوسعید غریب است، با او سگی نباید کرد». (محمد بن منور، ۱۳۷۱)

پنج و پنجاهم نباید، هم کنون خواهم تورا / اعجمی‌ام، می‌ندانم من بُن و بُنگاه را (همان)

«بُن و بُنگاه را ندانستن کنایه از مطلق بی‌خبری است و گویا ضرب المثل گونه‌ای بوده است». (همان)

« تو ما را همچون آستین و تیزی ». (همان)

برای کسی همچون آستین و تیزر بودن «کنایه از نزدیک و قُرب بسیار است و گویا نوعی ضرب المثل و تعبیر

رایج زبان فارسی قدیم بوده است». (همان)

«جواب کهر بر مهتر بود». (همان)

«خانه پس کوه دارد». (همان)

«خسرو همه حال خویش دیدی در جام». (محمد بن منور، ۱۳۷۱)

عزّ ولایت به ذلّ عزّول نیرزد / گرچه تو را بو ز چاچ تا به مدینه (همان)

عزّ ولایت و امیری، به ذلّ خواری عزل‌شدن نمی‌آرزد؛ اگرچه حوزه حکومت فرد از چاچ تا مدینه باشد. چاچ و

مدینه دو نقطه بسیار دور در جهان اسلام است. (همان)

« ما با تو بهم، میان ما منزل‌هاست ». (همان)

هر آن شمعی که ایزد برفروزد / هرآن کِش پُف کند سبلت بسوزد (همان)

هرجا که روی دو گاو کارند و خری / خواهی تو به مَرُو شو و خواهی به هری (همان)

## ۲-۹- تنسیق الصّفات

آوردن صفات متوالی برای یک اسم، یا آوردن قیود متعدّد برای یک فعل، تنسیق الصّفات نامیده می‌شود. (شمیسا، ۱۳۸۶) در کتاب اسرارالتوحید، چند نمونه صنعت تنسیق الصّفات وجود دارد که در همه آن‌ها، برای یک اسم چند صفت مختلف آورده شده است.

«[حمزه]... مردی عزیز و عاشق و سوزان و گریان و گرمرو بود». (محمد بن منور، ۱۳۷۱)

«جوانی دیدم در پای آن درخت ایستاده، سیاه و خشک و ضعیف». (همان)

«شیخ گفت: هیچ کس از او [لقمان] بی‌پیوندتر و بی‌علاقه‌تر و پاکیزه‌تر نیست». (همان)

«چون بسیار فریاد کرد، زنی سر از سرای بیرون کرد پیر و سیاه و روی آبله زده و دندان‌های بزرگ و به صفات

ذمیمه موصوف». (همان)

## نتیجه‌گیری

کتاب اسرارالتوحید که یکی از شاهکارهای نثر فارسی در قرن ششم هجری است، درباره سرگذشت، حالات و اعمال ابوسعید ابوالخیر است. این کتاب یکی از بهترین متون منشور صوفیانه به شمار می‌آید که به دست محمد بن منور، یکی از نوادگان شیخ، به رشته تحریر درآمده است.

محققان و زبان‌شناسان، یکی از ویژگی‌های اصلی یک اثر ادبی را برجسته‌سازی کلام می‌دانند. هنجارگریزی یکی از شاخه‌های برجسته‌سازی است که به معنای کناره‌گیری و خروج از هنجارهای حاکم بر زبان معیار است.

یکی از مشخصه‌های کتاب اسرارالتوحید سادگی آن است، اما در عین سادگی، دارای زوایای پنهانی نیز هست. بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد که محمد بن منور در اثر خود، از هنجارگریزی معنایی بهره برده و بدین وسیله زبان خود را توسعه بخشیده است. همین هنجارگریزی است که کلام او را برجسته نموده و مخاطبان بسیاری را به خود جذب کرده است.

در متن کتاب اسرارالتوحید، از جلوه‌های مختلف هنجارگریزی معنایی استفاده شده اما این بهره‌گیری‌ها به صورت یکسان نیست و بسامد آن‌ها در متن متفاوت است. آرایه‌هایی که در حوزه بدیع معنوی هستند و در متن اسرارالتوحید وجود دارد، بسامد بالایی نسبت به آرایه‌های بیانی دارند.

در حوزه بیان، آرایه کنایه و سپس تشبیه بسامد بالایی دارند و آرایه‌های استعاره و مجاز در مرتبه بعدی قرار می‌گیرند. در حوزه بدیع معنوی، آرایه‌های تضاد، مراعات نظیر، تلمیح، ارسال المثل و عکس در کتاب اسرارالتوحید نمونه‌های بسیاری دارند. آرایه ایهام و لف و نشر تنها یک یا دو نمونه در کل متن کتاب وجود دارد.

آرایه‌های بدیعی و بیانی زیبایی که در متن اسرارالتوحید به چشم می‌خورد نشان‌دهنده آگاهی مؤلف از زبان ادبی و فنون آن است.

#### منابع

الف) کتاب‌ها:

- ۱- قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، چاپ دوم، مدرسه الامام علی بن ابیطالب (ع)، ۱۳۸۹.
- ۲- دهخدا، علی اکبر؛ امثال و حکم، چاپ پانزدهم، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۳۹-۱۳۳۸.
- ۳- زرین کوب، عبدالحسین؛ بحر در کوزه، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸.
- ۴- شمیسا، سیروس؛ انواع ادبی، تهران: انتشارات فردوسی، ۱۳۷۸.
- ۵- \_\_\_\_\_؛ بیان، چاپ نهم، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۸۱.
- ۶- \_\_\_\_\_؛ نگاهی تازه به بدیع، چاپ سوم، تهران: نشر میترا، ۱۳۸۶.
- ۷- صادق‌یان، محمدعلی؛ زیور سخن در بدیع فارسی، چاپ دوم، یزد: انتشارات دانشگاه یزد، ۱۳۸۸.
- ۸- \_\_\_\_\_؛ طراز سخن در معانی و بیان، یزد: انتشارات ریحانه الرسول، ۱۳۸۲.
- ۹- صفوی، کورش؛ از زبان شناسی به ادبیات، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۳.
- ۱۰- عطار نیشابوری، فریدالدین؛ دیوان، به اهتمام تقی فضل‌ی، چاپ دهم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
- ۱۱- عماد زاده، حسین؛ تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم و قصص قرآن، چاپ سی و هشتم، تهران: انتشارات اسلام، ۱۳۷۵.
- ۱۲- محمد بن منور؛ اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر، مقدمه نویس: حسین بدرالدین، تهران: انتشارات سنایی، ۱۳۷۷.
- ۱۳- \_\_\_\_\_؛ اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیع‌ی کدکنی، چاپ سوم، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۷۱.
- ۱۴- موسوی گرمارودی، سیدعلی؛ داستان پیامبران، چاپ نهم، تهران: انتشارات قدیانی، ۱۳۷۸.

ب) مقالات:

- ۱۵- حاتمی، سعید، سید علی قاسم زاده و دیگران؛ «تحلیل رویکرد تعلیمی ابوسعید ابوالخیر بر مبنای نظریه ارتباطات کلامی یاکویسن»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال پنجم، شماره ۱۷، بهار ۱۳۹۲؛ صص ۸۷-۱۱۴.
- ۱۶- مدرسی، فاطمه و حسن احمدوند؛ «آشنایی زدایی و هنجارگریزی در اشعار نیمایی اخوان ثالث»، فصلنامه علامه، شماره ۶، تابستان ۱۳۸۴؛ صص ۱۹۹-۲۲۸.

